
بررسی و مقایسهٔ عروج ارداویراف و بایزید بسطامی

سیده فاطمه زارع حسینی *

وجیهه ابهری **

◀ چکیده:

ارداویراف، موبد پارسای ایرانی و بایزید بسطامی، عارف ایرانی سدهٔ سوم هجری، با آن که از نظر زمانی، چند قرن با یکدیگر فاصله و زبان و دینی متفاوت داشته‌اند؛ هر دو دارای تجربهٔ دینی مشترکی بوده‌اند که در قالب کشف و شهود و طی عروج به آسمان برای آنان رخ داده است. آن‌ها در پی دستیابی به رازهایی نامکشوف و اسراری مکتوم، پای در سفری روحانی می‌گذارند و سرانجام به دیدار پروردگارشان نائل می‌شوند. گرچه بین این دو عروج تفاوت‌هایی از حیث تعلق داشتن به دو دین مختلف، کاربرد دو زبان متفاوت و برخی دیگر از تفاوت‌های ظاهری، ساختاری و محتوایی به چشم می‌خورد؛ اما با استفاده از روش بررسی مقایسه‌ای این دو تجربهٔ عرفانی، به وجوه و نکات مشترکی می‌توان دست یافت که این جستار در پی کشف و بیان همین مشترکات است. عبور از طبقات مختلف آسمان‌ها، دیدار بهشت و دوزخ و ساکنان آن‌ها، مشاهدهٔ فرشتگان و مراتب آنان و سرانجام رسیدن به بارگاه ایزدی از نکات مشترک این دو عروج است.

◀ **کلیدواژه‌ها:** عروج، ارداویراف، بایزید بسطامی، ارداویراف‌نامه، کتاب النور سهلگی.

*. استادیار گروه ادیان و عرفان، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسندهٔ مسئول) / zareh-h@um.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد ادیان و عرفان، دانشگاه فردوسی مشهد / gordafarid.1368@gmail.com

مقدمه

"عروج" در لغت به معنی "برآمدن" و "بالارفتن" است و نردبان و پلکان را "عروج" گویند و "عروج" نردبان‌واره یا پله‌ای است که ارواح هنگام قبض بر آن بالا می‌روند و "مَعْرَج" محل صعود و بالا رفتن را می‌گویند. (ابن منظور، بی‌تا: ذیل "عرج"؛ معلوف، ۱۹۹۶: ذیل عرج؛ خرقانی، ۱۳۸۸: ۲۹۷) عروج یا معراج (ascension) به عنوان تجربه‌ای دینی، عرفانی و مینوی در گستره تاریخ و در میان پیروان ادیان مختلف از جمله دین زردشتی و دین اسلام مطرح بوده است. برای نمونه، همپرسبگی و گفت‌وگوی زردشت با اهورامزدا (مذکور در یسنا، هات ۴۳، بند ۷-۱۶؛ زرتشت بهرام پژدو، ۱۳۴۳: ۳۳-۳۷) که طی آن زرتشت از خداوند می‌خواهد روان مرد خودخواه را به او نشان دهد و اهوره‌مزدا هم روان جمشید را به او نشان می‌دهد (صد در بندهش، ۱۹۰۹: ۹۹) و دیدار زردشت از درخت هفت شاخه در خواب پس از بهره‌مندی از خرد همه‌آگاه اورمزدی (صد در بندهش، ۷۶)، کتیبه کرتیر^۱ در سرمشهد^۲ که بخش دوم آن روایت‌گر عروج کرتیر است (سنگ‌نوشته‌های کرتیر موبدان‌موبد، ۱۳۸۵: ۶۹-۸۰) و سفر روحانی گشتاسب (زرتشت بهرام پژدو، ۱۳۳۸: ۷۲-۷۶) مواردی از مکاشفات در سنت زردشتی است. افزون بر این‌ها، می‌توان به متون دیگری از جمله *زند وهمن‌یسن*، پیشگویی‌های جاماسب که در یادگار زیربان آمده، *جاماسب‌نامه*، *یادگار جاماسبی* (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۷۲-۱۷۶) و ظهور بهرام ورجاوند در پایان جهان که در قالب منظومه مقفای کوتاهی مشتمل بر حدود چهارده بیت پیشگویی شده است، اشاره کرد. (همان، ۱۷۶) در میان مسلمانان هم به جز معراج پیامبر اسلام (ص) که در رأس تمام تجربیات معنوی و روحانی دین اسلام و همه مسلمانان قرار دارد، در مراتب بسیار پایین می‌توان از *سیر العباد الی المبدأ و المعاد حکیم سنایی* یا عروج ابن سینا به عنوان تجربه‌ای معنوی در قالب عروج نام برد.

آنچه در این نوشتار مدّ نظر داریم، بررسی و مقایسه عروج ارداویراف در سنت ایرانی - زرتشتی با عروج بازید بسطامی در سنت ایرانی - عرفان اسلامی یا بهتر بگوییم، تصوف خراسان است. ترجمه ارداویراف نامه به زبان فارسی در قرن سوم هجری صورت پذیرفته و مطابق برخی از دیدگاه‌ها، بازید بسطامی نیز در این قرن می‌زیسته و در زمان او یکی از مریدانش در خراسان داستان عروجی برای خودش شرح می‌دهد که خواهان دیدار کمال بازید در رؤیای خویش است و این‌که درخواست وی مستجاب می‌شود و در رؤیا به آسمان‌ها برده می‌شود و مقام بازید را در رؤیا می‌بیند. (خرقانی، ۱۳۸۸: ۳۰۵) موارد مزبور، نکاتی قابل تأمل به نظر می‌رسند و شاید بتوان این گمان را مطرح ساخت که در این دوره، بیان تجربیاتی از این قبیل، تا حدی رایج بوده یا دست‌کم چندان عجیب به نظر نمی‌آمده و به احتمال بسیار تحت تأثیر تجربه معراج حضرت محمد (ص) بوده و حتی گفته شده است که عروج ارداویراف هم بر اساس همان روایت حضرت رسول (ص) پرداخته شده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۱۰۳) موضوع مقایسه این دو عروج و بررسی وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها، با وجود پژوهش‌های متعددی که جداگانه در باب هر یک از آنان انجام شده، تاکنون به صورت مستقل و مجزا محل اعتنا و تحقیق قرار نگرفته و کوشش بر آن است تا در این جستار برای نخستین بار بدان پرداخته شود. لازم به ذکر است که هدف بررسی و مقایسه این دو عروج، بیان یا اثبات اثرگذاری یکی بر دیگری نیست؛ بلکه به دنبال آن است تا تجربه‌ای معرفتی و شهودی را در قالب دو دین متفاوت و دو زمان متفاوت، ولی در بستر مکانی واحد (ایران) بررسی و مقایسه کند و نکات اشتراک و افتراق آن‌ها را بیابد و بیان نماید.

در بررسی عروج ارداویراف، از بین ترجمه‌ها و چاپ‌های متعدد ارداویراف نامه، ترجمه‌های «عفیفی» و «ژینو» بیشتر محل استفاده و ارجاع بوده است؛ هرچند در

کنار آن‌ها به ترجمه منظوم «بهرام پژدو» هم نظری داشته‌ایم و ترجمه «جاماسب‌آسا» در واقع، همان ترجمه منظوم بهرام پژدوست.

از عروج بایزید دو روایت در اختیار داریم: یکی صورت کامل این روایت که در کتاب النور محمد بن علی سهلگی آمده و عبدالرحمن بدوی آن را در کتاب خود، شطحات الصوفیه^۳ چاپ کرده است، و روایت دیگر که در نوشتاری مختصر به نام القصد الی الله تألیف ابوالقاسم عارف نقل شده است. روایت ابوالقاسم عارف یکی از کهن‌ترین روایات عروج بایزید است که نخستین بار متن عربی آن با تصحیح و ترجمه رینولد الین نیکلسن در مجله اسلامیات^۴ چاپ و به قلم محمدرضا شفیعی کدکنی در ضمیمه ترجمه کتاب النور سهلگی ترجمه شده است.^۵ هویت تاریخی مؤلف این اثر - ابوالقاسم عارف - به روشنی مشخص نیست. برخی حدس زده‌اند که وی همان «ابوالقاسم جنید بن محمد بغدادی»، عارف برجسته قرن سوم است (حاجی خلیفه، ۱۴۱۹: ۶۴۹/۲)^۶؛ اما نیکلسن تصریح می‌کند که این کتاب نمی‌تواند از جنید باشد زیرا جنید منکر این گونه سخنان و حالات بوده است. به علاوه، در خلال متن القصد الی الله تاریخ «۳۹۵ ق/ ۱۰۰۵ م» آمده که این تاریخ با روزگار حیات جنید (م. ۲۹۷ ق) منطبق نیست. (Nicholson, 1926: 402؛ زریاب خویی، ۱۳۷۴: ۸۴۰)

البته به جز سهلگی و ابوالقاسم عارف، کسانی چون سراج، هجویری، روزبهان بقلی، عطار و خرقانی هم هر یک به گونه‌ای درباره عروج بایزید سخن گفته‌اند. (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۳۸۴-۳۹۰؛ هجویری، ۱۳۸۴: ۳۵۵؛ بقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۱۵-۱۱۶؛ عطار، ۱۳۷۷: ۲۰۲-۲۰۷ و خرقانی، ۱۳۸۸: ۲۹۷-۳۲۹)

در بررسی عروج بایزید، از هر دو روایت ابوالقاسم عارف و سهلگی استفاده کرده‌ایم. البته در این پژوهش، بیشتر بر نسخه عربی روایت ابوالقاسم عارف (به تصحیح نیکلسن) تکیه کرده‌ایم؛ اگرچه از نسخه عربی روایت سهلگی (چاپ بدوی) نیز بهره برده‌ایم. شاید بتوان گفت که روایت عروج سهلگی دنباله روایت عروج

ابوالقاسم عارف بوده؛ یعنی این دو روایت، روایتی به هم پیوسته بوده که در طول زمان و در روایت‌ها و برداشت‌های مختلف، از هم گسسته شده است.

عروج ارداویراف

شخصیت ارداویراف، چندان شناخته و روشن نیست و قدر مسلم آن که وی یک دین‌مرد پارسا و دانای زردشتی در عهد ساسانی بوده است. در مورد زمان تألیف کتاب هم باید گفت که تحریر پهلوی احتمالاً به تدوین اولیه این کتاب در دوران انوشیروان اشاره دارد؛ با این همه، کتاب به صورتی که اکنون در دست است، به زبان پهلوی متأخر و احتمالاً در پارس نوشته شده است و احتمال دارد که تألیف نهایی کتاب در قرن چهارم یا پنجم هجری صورت گرفته باشد. (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۶۹) طبق نظری دیگر، نسخه ارداویراف‌نامه فعلی بین سده‌های سوم تا هفتم هجری مرتب و تألیف شده است. (ارداویراف‌نامه، ۱۳۷۲: ۲)

ارداویراف‌نامه یکی از دل‌انگیزترین و عامه‌پسندترین کتاب‌های بازمانده از میراث فرهنگی ایران باستان است. این اثر که به نثری ساده نوشته شده و در میان زردشتیان اهمیت خاصی دارد، رساله‌ای مکاشفه‌ای و شرح سفر روحانی، یا به تعبیر اسلامی، "معراج" موبد و قدیسی پارسا به نام «ارداویراف» به جهان دیگر و دیدن بهشت و دوزخ و مشاهده نتیجه کردارهای آدمیان در آن جهان و توصیف وضع و حال روان درگذشتگان در آنجاست که در ۱۰۱ فرگرد (=فصل، بخش) تنظیم شده است. در فرگردهای ۱ تا ۳، چگونگی فراهم آمدن مقدمات سفر ویراف پارسا به جهان دیگر شرح داده شده است. در آغاز، به حمله اسکندر و پراکندگی اوستا و زند اشاره شده است که بر اثر آن مردمان، در مسائل ایزدی در شک و تردید بودند تا این که «آذرباد مهرسپندان»، موبدان موبد شاپور دوم ساسانی، برای اثبات حقانیت دین، تن به آزمایشی دینی داد و روی گذاخته بر

سینه‌اش ریختند و او از این آزمون بس دشوار و خطرناک، سلامت و پیروز به در آمد. باز در زمانی دیگر، دین در آشفتگی بود و مردمان دچار شک و تردید بودند. از این رو، موبدان و پیشوایان دینی به منظور اطمینان یافتن از درستی آداب و رسوم و آیین‌های مذهبی و به قصد اطمینان درباره باورها و تفاسیر خویش و شیوه برگزاری آیین‌ها و اثبات درستی آن‌ها، در آتشکده آذر فرنبغ در فارس انجمن کردند و مردی را به نام ویراف - که او نیز از روحانیان بود - برگزیدند تا به جهان دیگر برود و نتایج مشاهدات خویش را برای هم‌دینان خود شرح دهد. (فرگرد ۱) به ارداویراف، می و منگ گشتاسپی می‌دهند. وی بر بستر می‌خسبد، روانش از تن جدا می‌شود، به عالم بالا می‌رود و از سر پل «چینود» می‌گذرد و چونان پیک و پیغامبری در آن جهان سیر می‌کند. پس از هفت شبانه‌روز به تن بازمی‌گردد و مشاهدات خود را شرح می‌دهد و دبیری فرزانه آن‌ها را یادداشت می‌کند. (فرگردهای ۲-۳)

روان ارداویراف پس از مفارقت از تن، در پناه ایزد سروش و ایزد آذر درمی‌آید و آن دو او را خوشامد می‌گویند و می‌پرسند که "تو را هنوز زمان آمدن نبود". ویراف می‌گوید که "پیامبرم". ایزدان دست او را می‌گیرند و نخست به دیدار روان‌های نورفته پارسایان می‌روند که در سه شب نخستین بر بالین تن به خوشی می‌مانند و در بامداد چهارمین روز با استقبال بوی خوش بهشتی و دین (دئئای) زیبای خویش از پل چینود که به گشودگی نه نیزه است، می‌گذرند. پس سروش و آذر ارداویراف را به دیدار جایگاه روان پرهیزکاران بهشتی و گناه‌کاران دوزخی می‌برند. (فرگردهای ۴-۵)

نخست به «همستگان» یا برزخ می‌رسند و روان مردمی را می‌بینند که ثواب و گناهشان برابر است و رنجی جز گردش هوا و تغییر فصول ندارند. (فرگرد ۶)

سپس به دیدار طبقات بهشت و مردم نورانی آن راه می‌یابند و به بارگاه اورمزدخدای و عرش اعلی می‌روند. (فرگردهای ۷-۱۵) سپس به رودی می‌رسند که اشک چشم بازماندگانی است که برای درگذشتگان عزیز خویش گریسته‌اند و این رود اشک نمی‌گذارد که آن روان‌ها به بهشت درآیند. (فرگرد ۱۶) بار دیگر ارداویراف را به پل چینود باز می‌آورند و به دیدار روان گذشتگان گناه‌کار می‌برند که شرح بازدید وی از دوزخ، گناه‌کاران و کیفرهای آنان و نام گناهان، در فرگردهای ۱۷-۱۰۰ ثبت و ضبط شده است.

پس از مشاهده واپسین درکه دوزخ، سروش و آذر دست وی را می‌گیرند و از آن تاریکی سهمگین به روشنایی بیکران اورمزد و انجمن مینوان می‌آورند. اورمزد او را درست‌بنده خطاب می‌کند و از او می‌خواهد که مردم را به راه راست دعوت کند تا اندیشه و گفتار و کردار نیک ورزند و از بیداد بپرهیزند و توسط وی پیام و اطمینان می‌دهد که کردار درست مردمان و پرستش آن‌ها را می‌بیند و از آن‌ها آگاهی دارد. در این هنگام، ارداویراف به اورمزد نمازی ژرف می‌برد و سروش او را به دنیا بازمی‌گرداند. (فرگرد ۱۰۱)

عروج بایزید بسطامی

طیفور بن عیسی بن سروشان در شمار مشایخ بزرگ صوفیه و از مشهورترین عرفای ایران و ملقب به "سلطان العارفین" (خرقانی، ۱۳۸۸: ۵۵) و پیشوای مکتب خراسان است. بنا بر اخبار و روایات، جدّ وی سروشان از زردشتیان بسطام بود (عطّار، ۱۳۷۷: ۱۶۱) که بعدها به اسلام گرایید. (خرقانی، ۱۳۸۸: ۵۱) سال تولد بایزید چندان مشخص نیست. طبق روایات گوناگون، او را از رجال سده دوم هجری (زریاب خوبی، ۱۳۷۴: ۸۳۵)، متولد سال ۱۶۱ ق (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۳۳)، ۲۶۱ ق و ۲۳۴ ق (قشیری، ۱۳۵۹/۱۹۴۰: ۱۴؛ سلمی، ۱۹۶۰: ۶۰) دانسته‌اند. وی اهل سکر و نخستین

ارائه‌دهنده مفهوم صوفیانه "فنا" به معنی "فناى نفس جزئى در وجود کلی" است. از او نقل کرده‌اند که: «خلق را حالتی است؛ اما عارف حالی ندارد؛ زیرا رسوم خود را محو کرده و هویت خود را در هویت غیر خود فنا ساخته و آثار او در آثار غیر خود غایب گردیده است.» (قشیری، ۱۳۵۹/۱۹۴۰: ۱۵۵) این حالت بدین جهت "فنا" نامیده شده است که سبب نابودی وجود سالک می‌گردد و از این طریق می‌تواند خدا را مستقیم و بدون حجاب، سوای حق مشاهده کند. (شایگان، ۱۳۸۴: ۳۸۲) نیکلسن اعتقاد دارد که وی نظریه خود را جمع به فنا را از شیخ خود «ابوعلی سندی» اخذ کرده (Nicholson, 1970: 17) و شباهت‌های میان اقوال او و برخی از سخنان ابوعلی سندی، مؤید و مقوم این نظر است.^۷

بایزید نوعی عروج روحانی برای خود حکایت کرده است که عده‌ای عروج وی را شبیه به عروج پیامبر اکرم (ص) دانسته‌اند. (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۶۰) هرچند این امر مختص به او نیست - و همان‌گونه که گفتیم - پیش و پس از وی کسان دیگری نیز تجربه‌ای از این دست داشته‌اند. بنا به قولی، الگوی اصلی تمام سفرنامه‌های روحانی در ادبیات اسلامی، بدون شک داستان معراج حضرت رسول (ص) است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۱۰۳) حتی در زمان بایزید نیز زنی عابده که شیفته سخنان وی و خواهان دیدار او در غیب بوده است؛ تجربه‌ای عروج‌گونه از خود نقل می‌کند که طی آن، جای و مقام بایزید را می‌بیند: «پس گفت: این جای بایزید است و بایزید در طلب خویش است و آن را نمی‌یابد.» (خرقانی، ۱۳۸۸: ۳۰۵)

در مقدمه گفته شد که کسانی همچون ابوالقاسم عارف، سهلگی، هجویری، روزبهان بقلی، عطار و خرقانی هر یک به گونه‌ای عروج بایزید را روایت و نقل کرده‌اند. هجویری، عروج بایزید و اولیا را روحانی و قلبی، و عروج انبیا را جسمانی می‌داند و خرقانی نیز بیان می‌دارد که عروج انبیا به ظاهر و باطن، و عروج اولیا به باطن است. (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۵۵؛ خرقانی، ۱۳۸۸: ۳۰۱) روایت خرقانی از عروج

بایزید، تقریباً شبیه به روایت عطار است، اما پراکنده‌گویی و مبالغه بسیاری کرده و در خلال روایت عروجش، حکایت‌های بسیار و همچنین منقولاتی از بایزید آورده است. اما آنچه سهلگی نقل کرده، سیری است عاشقانه و عارفانه در معبود و رسیدن به معشوق و غرق شدن در دریای وصال او و سپس وحدت میان عاشق و معشوق. آن جا که عاشق دیگر از خود اثری نمی‌یابد و جز معشوق نمی‌بیند. بایزید از میان برمی‌خیزد و به خدای بایزید می‌پیوندد و «از نور او روشنایی می‌گیرد» و از حق جز حق نمی‌خواهد: «من به خویشتن از تو بی تو خرسند نیم» (بدوی، ۱۹۷۶: ۱۷۵/۱) تا این که سرانجام در این سلوک روحانی، جام وصال را می‌نوشد و با او یکی می‌شود و دویی از میان برمی‌خیزد: «پس با او بودم بی‌تفرّد خویش به فردانیت او و با او بودم به او.» (همو، ۱۷۷/۱) پس صفات او صفات ربوبیت می‌گردد و زبان وی زبان توحید. (همو، ۱۷۸/۱) اما آنچه در «القصص الی الله» ابوالقاسم عارف آمده و از زبان خادم بایزید- که ماجرای عروج را از قول خود او شنیده- نقل شده است، تقریباً تفاوت‌هایی با روایت سهلگی دارد و آنچه در این تحقیق، مبنای بررسی و مقایسه قرار می‌گیرد، همین روایت منقول در «القصص الی الله» است که به همت نیکلسن تصحیح و چاپ و به قلم شفیع کدکنی به فارسی برگردانده شده و در پیوست ترجمه کتاب النور سهلگی (۳۲۵-۳۳۷) آمده است؛ البته در مواقع لزوم از روایت سهلگی نیز استفاده شده است.

اصل عروج از این قرار است که بایزید در رؤیا می‌بیند که به هفت آسمان سفر می‌کند و در هر یک از آسمان‌ها فرشتگانی را مشغول تسبیح و تهلیل خداوند مشاهده می‌کند و آزمون‌هایی برایش رخ می‌دهد. در آسمان اول (= آسمان دنیا) مرغی سبز، او را بر بال خویش می‌نشانند و به دیدار فرشتگان می‌برد که ایستاده و شعله‌ور به تسبیح حق مشغول‌اند. بایزید بر آنان درود می‌فرستد و ایشان سلامش را پاسخ می‌گویند. در آسمان دوم، سرکرده فرشتگان به نام "لاوند" نزد بایزید می‌آید و

سلام پروردگار را به او ابلاغ می‌کند و او را همراه خود می‌برد. در آسمان سوم، فرشته‌ای را با چهار صورت همراه با عجایی می‌بیند. در آسمان چهارم، از فرشته‌ای با نام "نیائیل" یاد می‌کند که به استقبال او آمده و او را همراهی و تکریم می‌کند و به همین صورت در هر آسمان، فرشته‌ای همراه وی است تا آن که سرانجام هفت آسمان را پشت سر می‌گذارد و یاری و راهنمایی فرشتگان را نمی‌پذیرد و در هر کدام از این مراحل و منازل، بایزید متوجه آزمون خداوند می‌شود و هر بار اقرار می‌کند که مرادش جز این‌هاست که بر وی عرضه می‌کنند و او خواهان چیزی بالاتر از آن‌هاست و چون حق تعالی صدق اراده و نیت او را می‌بیند، او را به هیأت مرغی با بال‌های بسیار عظیم در می‌آورد. سپس در ملکوت و جبروت سیر می‌کند و عوالم مختلف، میدین، دریاها و پرده‌ها را یکی پس از دیگری پشت سر می‌نهد و حجاب‌های گوناگون را در می‌نوردد تا آنگاه که با فرشته کرسی - که عمودی از نور همراه اوست - روبه‌رو می‌شود؛ ولی چون می‌بیند که این‌ها همه برای آزمودن اوست، بدان‌ها وقعی نمی‌نهد و به سیر خود ادامه می‌دهد تا آن دم که حضرت حق ندا در می‌دهد که «نزد من آی! نزد من آی!» و او را برگزیده خود خطاب می‌کند و به مقام قرب خویش (حتی نزدیک‌تر از نزدیکی روح به جسم) می‌رساند و جام انس را به او می‌نوشاند و وی را به حالی وصف‌ناشدنی در می‌آورد. آن‌گاه روان‌های یک‌یک پیامبران به پذیره‌اش می‌آیند و سلامش می‌دهند. سپس روح حضرت محمد (ص) به استقبال او می‌آید و می‌گوید: «ای بایزید! خوش آمدی و نیک آمدی! خدای تو را بر بسیاری از آفریدگان خویش افزونی نهاد. چون به زمین بازگردی، سلام مرا به امت من برسان و ایشان را نصیحت و به خدای دعوت کن». پس از آن، بایزید می‌ماند با خدای خویش تا این که در نهایت خود نیز از میان برمی‌خیزد و حق می‌ماند و حق.

مقایسه عروج ارداویراف با عروج بایزید بسطامی

اولاً این دو عروج به دو سنت دینی مختلف متعلق‌اند و با دو زبان متفاوت و با چند سده فاصله بیان شده و اصولاً تفاوت‌های آشکاری با یکدیگر دارند و با این همه، در یک منطقه جغرافیایی یعنی ایران پدید آمده‌اند. تفاوت مهم دیگر آن که ارداویراف به واسطه نوشیدن می و مگ به خواب می‌رود و به دنیای دیگر سفر می‌کند؛ اما بایزید در طی یک رؤیا، سفر روحانی خود را تجربه می‌کند و خبر یا اثری از استفاده و استمداد وی از چنین موادی یا هر ماده خلسه‌آمیز و سکرآور دیگر نیست. ثانیاً تفاوتی که از نظر هدف در این دو عروج مورد نظر بوده، در کیفیت و مشاهدات ارداویراف و بایزید کمابیش اثر داشته است. با این حال - همان‌طور که پیش از این بیان شد - مطابق برخی دیدگاه‌ها، بایزید در سده سوم هجری می‌زیسته و ارداویراف‌نامه هم در همین قرن ترجمه شده است. افزون بر این، نیاکان بایزید زرتشتی بوده و به احتمال زیاد به خاندان موبدان تعلق داشته؛ چنان‌که براساس آنچه در «دستور الجمهور» آمده، در «محلّه موبدان» که بعدها به نام «وافدان» نام‌گذاری شده، به دنیا آمده است (خرقانی، ۱۳۸۸: ۵۶) و این نکته را نباید از نظر دور داشت.

به هر حال، بررسی این دو عروج، مشابهات و وجوه اشتراکی را روشن می‌سازد. برای نمونه، در هر دو عروج، مکاشفه‌گرها در پی دستیابی به امور و اسراری هستند که تنها خدا از آن آگاه است. رازی که برای بایزید فقط کشف ماهیت خود خداوند، و برای ارداویراف آگاهی از سرانجام اعمال بندگان و اطمینان خاطر یافتن از درستی آداب و رسوم دین زردشتی است. (فرگرد ۱، بند ۱۵) خداوند اسرار خود را فقط برای بندگان محبوب و برگزیده خود نمایان می‌سازد. همان‌گونه که خداوند بایزید را برگزیده و حبیب خود می‌خواند (Nicholson, 1926: 407)، اهورامزدا، ارداویراف را چنین خطاب می‌کند: «چون من خواستم نماز بردن، اورمزد بود و گفت که درست‌بنده‌ای تو ارداویراف پیغامبر مزدیسنان!». (فرگرد ۱۰۱، بند ۲)

ارداویراف در پی دستیابی به این راز، سیری فرا-زمانی و فرا-مکانی را پشت سر می‌گذارد. سیری فرا-زمانی که در بندی از عروج به آن اشاره شده است: «نخستین شب، سروش پاک و ایزد آذر به پذیره من آمدند و نماز بردند و گفتند: «خوش آمدی ارداویراف، تو را هنوز زمان آمدن نبود.» (فرگرد ۴، بند ۱) حکایت بایزید هم همین است؛ برای او که براساس روایت سهلگی، از بند تن رسته و به او پیوسته، زمان و مکانی وجود ندارد و در لامکان و لازمان سیر می‌کند. ارداویراف در سیر مکانی خود، پس از گذر از چینودپل^۸ به ستاره‌پایه،^۹ ماه‌پایه،^{۱۰} خورشیدپایه^{۱۱} و سرانجام به گرزمان^{۱۲} می‌رسد. (فرگردهای ۴-۱۰) بایزید نیز در سیر خود- بر اساس روایت ابوالقاسم عارف- ابتدا از هفت آسمان عبور کرده و سپس موانع و حجاب‌هایی را از پی هم درمی‌نورد. (Nicholson, 1926: 404-407) در این دو سفر آسمانی، فرشتگانی مکاشفه‌گران را همراهی می‌کنند. سروش و ایزد آذر همراهان ارداویراف در این سیر مینوی هستند (فرگرد ۴-۱۰۱) و فرشتگانی، بایزید را در گذر از هفت آسمان همراهی می‌کنند که در اثنای سفرش نام آن‌ها را ذکر می‌کند. سپس همان‌طور که ارداویراف به توصیف دیده‌ها می‌پردازد، بایزید نیز آنچه در هفت آسمان و پس از آن، رؤیت کرده، شرح می‌دهد و می‌گوید که در هریک از آسمان‌ها، فرشتگانی را در حال تسبیح و تهلیل خداوند دیده است و بعد به توصیف فرشتگان و جایگاه آن‌ها می‌پردازد. (همان‌جا) ارداویراف از دیدار خود با فرشتگانی که نزد وی "امشاسپندان" نام دارند، بسیار کوتاه یاد می‌کند و در وصف آن‌ها سخن می‌گوید. (فرگرد ۱۱، بند ۲ و ۹؛ فرگرد ۱۰۱، بند ۱) در ادامه این مشاهدات، ارداویراف به دیدار "بهمن امشاسپند" - که بزرگ‌ترین فرشته در دین زردشتی به شمار می‌آید و بر گاهی زرین نشسته است - نایل می‌شود. (فرگرد ۱۱، بند ۱) از آن سو، بایزید نیز با "فرشته کرسی" - که عمودی از نور بر دست دارد- روبرو می‌شود. (Nicholson, 1926: 407)

کاربرد واژه "نور" و "روشنایی" در کنار فرشتگان و جایگاه آنها، در هر دو عروج بسیار به چشم می‌خورد؛ همان‌گونه که در توصیف بایزید از فرشته کرسی و وصف ارداویراف از بهمن امشاسپند دیدیم. نمونه‌های فراوان دیگری از این کاربرد واژگانی در جای جای این دو تجربه مینوی مشاهده می‌شود. ارداویراف از جایگاه امشاسپندان چنین یاد می‌کند: «جایی که هرگز از آن روشن‌تر و نیک‌تر ندیدم» (فرگرد ۱۱، بند ۲) و در بند اول فرگرد ۱۰۱ باز هم به این نکته اشاره می‌کند. همچنین یکی از فرشتگانی که وی را همراهی می‌کند ایزد آذر است که او هم به نحوی با آتش و نور و روشنایی در ارتباط است. اما این کاربرد، در سخنان بایزید بسیار چشمگیرتر است که تنها به یک نمونه از آن اشاره می‌شود: «در آنجا فرشتگانی مرا پذیره آمدند که چشم‌هایشان به اندازه ستارگان آسمان بود و برق می‌زد و از هر چشمی نوری می‌تافت ... آنگاه همچنان پرواز کردم تا به دریایی از نور رسیدم که امواج آن تلاطم داشت و روشنی خورشید در برابر آن تاریک می‌شد. دیدم بر آن دریا کشتی‌هایی از نور بود که نور آن دریاها در جنب آن نورها تاریکی می‌گرفت.» (Nicholson, 1926: 407)

در میانه این سیر و سلوک، بهشت و جهنم را به ارداویراف نشان می‌دهند و او با ذکر جزئیات به وصف آنها می‌پردازد؛ همان‌گونه که ملکوت را بر بایزید عرضه می‌دارند و بهشت و جهنم را به او می‌نمایانند؛ اما شوق دیدار یار چنان در وجود او شعله‌ور است که به آنها اهمیتی نمی‌دهد و فقط طالب دیدار حضرت حق است. (عطار، ۱۳۷۷: ۲۰۴، ۲۰۶؛ هجویری، ۱۳۸۴: ۳۵۵) از این رو، او تمام حجاب‌ها و موانع و آزمون‌ها را پشت سر می‌گذارد و جز دوست هیچ نمی‌خواهد. این امر نشانگر اوج تفکر عرفانی در اسلام است که عارف مسلمان از خدا جز خدا نمی‌خواهد و چون حق تعالی، صدق اراده او را در قصد به سوی خویش می‌داند، او را به جانب خود فرا می‌خواند و طعم قرب خود را به او می‌چشانند. (Nicholson, 1926: 407)

407: 1926) این قرب به خداوند، هدف عروج بایزید است و با شکوه تمام در روایت سهلگی به تصویر درآمده است: آنجا که به نور او روشنایی می‌گیرد و با نور او به او نظر می‌کند؛ (بقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۷۵) چنان‌که می‌گوید: «حق را به عین یقین بدیدم. بعد از آن مرا از غیر بستد، دلم به نور خود روشن کرد، عجایب ملکوت بنمود. آن‌گاه مرا هویت خود بنمود، به هویت خود، هویت او بدیدم و نور او، به نور خود بدیدم...» (خرقانی، ۱۳۸۸: ۳۱۳) و از خود فانی و با او متحد می‌گردد و صفات او صفات ربوبیت می‌شود و زبان او زبان توحید. (بقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۷۵؛ شفیع کدکنی، ۱۳۸۴: ۳۰۶) ارداویراف نیز به پیشگاه اورمزد می‌رسد: «چون اورمزد با این آیین سخن گفت، من شگفت ماندم. چه؛ روشنی دیدم، تن ندیدم و بانگ شنیدم، دانستم که این است اورمزد.» (فرگرد ۱۰۱، بند ۶) «... و بهمن گفت: این است اورمزد. خواستم به پیشش نماز بردن^{۱۳}. او به من گفت که نماز بر تو! درست آمدی از آن جهان پرنج به این جای ویژه روشن.» (فرگرد ۱۱، بند ۳-۵) بنابراین، در ابتدا هر دوی مکاشفه‌گراها، با واسطه و راهنمایی فرشتگانی طی طریق می‌کنند؛ اما در نهایت این واسطه‌ها از میان برمی‌خیزند و حجاب‌ها برداشته می‌شوند و بی‌واسطه به دیدار پروردگارشان می‌رسند و با او به گفت‌وگو می‌نشینند. زیبایی و شکوه این نزدیکی به خداوند، در کلام بایزید رنگ و جلوه دیگری دارد؛ چرا که بایزید به بالاترین حد مکاشفه و به مقام فنای در ذات و بقای به حق می‌رسد. پس از این دیدار، اهورامزدا خود، بی‌واسطه از ارداویراف می‌خواهد تا مردم را به راه راست و دین‌داری دعوت کند و به آنان اطمینان خاطر دهد که تمام اعمال نیک آن‌ها به درگاه اورمزد می‌رسد. (فرگرد ۱۰۱، بند ۲-۱۳) در حالی که وقتی بایزید به قرب الهی می‌رسد، روان‌های یکایک پیامبران به استقبال او می‌آیند و به او سلام می‌دهند و سرانجام روح حضرت محمد (ص) به پذیره او می‌آید و از وی می‌خواهد تا مردم را به خدا دعوت کند. (Nicholson, 1926: 407-408) همچنین می‌توان به کاربرد

عدد هفت که تقدسی ویژه در ادیان و آیین‌ها دارد، اشاره کرد؛ چنان‌که معراج ارداویراف، هفت شبانه‌روز طول می‌کشد و از آن سو، بایزید از هفت طبقه آسمان عبور می‌کند.

نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت، کاربرد فراوان واژه "نور" و "روشنایی" در کلام عارف بسطامی است که پیش از این به فراخور کلام، در چندین جا بدان اشاره شد. در قرآن کریم (نور، ۳۵) نیز خداوند "نور آسمان‌ها و زمین" توصیف شده و حتی سوره بیست و چهارم این کتاب مقدس و آسمانی، با این واژه نام‌گذاری شده است. می‌توان گفت که بایزید با برداشتی عارفانه از کلام وحی، به چنین برداشتی رسیده است؛ اما از سوی دیگر هم نمی‌توان با قطعیت اثرپذیری وی را از حکمت خسروانی رد کرد یا نادیده انگاشت؛ همان‌طور که استاد شفیع کدکنی چنین دیدگاهی دارند و حتی به اعتقاد ایشان، عنوان کتاب سهلگی که "النور" نامیده شده نیز جای سؤال دارد؛ هم‌چنان‌که مقامات اصلی ابوالحسن خرقانی نیز «نور العلوم» نام داشته است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۹۷)^{۱۴}

در پایان، باید به ذکر تفاوت‌هایی که میان این دو عروج به چشم می‌خورد از جمله: تفاوت در زمان، زبان و تعلق به دو سنت دینی مختلف، اشاره کرد و گفت گرچه ارداویراف هم سرانجام به پیشگاه و دیدار اورمزد می‌رسد؛ اما هدف او از این سفر، دیدار بهشت و دوزخ، اثبات راستی و حقانیت مبانی و تعالیم دین زردشتی، تقویت و تحکیم ایمان زردشتیان و عبرت‌گیری آنان از این سیر معنوی است؛ در حالی که مقصود بایزید وصال حق است. تفاوت مهم دیگر آن که ارداویراف به واسطه نوشیدن می و منگ به خواب می‌رود و به دنیای دیگر سفر می‌کند؛ اما بایزید در رؤیای شبانه، سفر روحانی خود را تجربه می‌کند. همچنین در این سیر الی الله، ادعایی از سوی بایزید مطرح شده است که جزء شطحیات او محسوب می‌شود و بقلی در شرح شطحیات خود آن را آورده است. (بقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۳۲) چنان‌که

در پایان عروجش که عطار آن را روایت کرده، می‌گوید: «به خدایی خدای که لوای من از لوای محمد زیادت است که پیغامبران و خلایق در تحت لوای من باشند» (عطار، ۱۳۷۷: ۲۰۷)؛ حال آن که ارداویراف فقط خود را پیغامبر و پیام‌آوری می‌داند که موظف به ابلاغ پیامی از آن جهان برای مردم است (فرگرد ۴، بند ۲) ارداویراف برای اینکه بتواند پای در این سفر بگذارد، آزمون‌هایی را پشت سر می‌گذارد تا اینکه سرانجام برگزیده می‌شود؛ حال آن که بایزید، بدون پشت سر گذاشتن چنین آزمون‌هایی، عروج را تجربه می‌کند. همچنین ارداویراف بهشت و جهنم و طبقات و ساکنان آن دو را با دقت مشاهده می‌کند؛ در صورتی که این‌ها را به بایزید هم نشان می‌دهند؛ اما او از آنان می‌گذرد و چندان اهمیتی بدان‌ها نمی‌دهد.

نتیجه

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که اگر تنها به روایت سهلگی اکتفا می‌شد، عروج ارداویراف و بایزید به حسب ظاهر هیچ سنخیتی با هم نمی‌داشتند؛ ولی با توجه به روایت ابوالقاسم عارف از عروج بایزید و *ارداویراف‌نامه*، عناصر و وجوه مشترکی در این دو عروج، یافت می‌شود بدین قرار:

- هر دو تجربه‌ای دینی و مکاشفه‌ای بوده و در پی دست یافتن به علم غیب و رازهایی بوده‌اند که جز خدا کسی از آن‌ها آگاه نیست.

- هر دو سلوکی روحانی‌اند نه سیری جسمانی و مرحله به مرحله انجام می‌گیرد تا این که فرد به بالاترین حدّ این سیر و سلوک که رسیدن به عرش الهی و لقای پروردگار است، برسد.

- هر دو عروج، سفری‌اند به ماوراء جهان کنونی مکاشفه‌گران و زمانی فراتر از زمان کنونی و دیدار نادیدنی‌ها که جز بندگان صالح و برگزیده بدین موهبت

مفتخر نمی‌شوند و جز محرمان اسرار، دیگران بدان بارگاه راه نمی‌یابند.

- هر دو سیری فرا-زمانی و فرا-مکانی دارند و بیانگر گذر از منازل و مراحلی همچون آسمان‌ها و درنوردیدن حجاب‌ها هستند که البته در عروج ارداویراف به گونه‌ای دیگر تعبیر شده است.

- دیدار با فرشتگان و رؤیت بهشت و دوزخ که گاهی با واسطه و کمک و همراهی فرشتگان صورت گرفته و گاه بی‌واسطه به مصاحبت و همپرسگی با خدا رسیده‌اند.

- توصیفات مشترکی که از این سفر می‌شود و استفاده فراوان از واژه نور و روشنی در وصف فرشتگان و خداوند متعال.

- در این دو عروج، بهشت و دوزخ را بر ارداویراف و بایزید عرضه می‌دارند؛ اما آنان توجه و علاقه‌ای به آن مشاهدات نشان نمی‌دهند و نمی‌گذارند که حجاب رسیدن به هدف و مقصودشان گردند. در عروج بایزید و ارداویراف، سخن از نیل به قرب الهی، تجربه مستقیم خداوند و مشاهده او با دیده باطن به میان می‌آید.

با این همه، تفاوت‌های بین این دو تجربه مینوی را باید در نظر داشت: تفاوت از حیث زمان، زبان، متعلق بودن به دو حوزه دینی مختلف، استعمال می و منگ توسط ارداویراف برای دستیابی به حالت خلع بدن و جدا شدن از دنیا و سیر در عوالم مینوی و استفاده نکردن از این تدبیر متکلفانه در تجربه روحانی بایزید، پیام‌آور بودن ارداویراف و فانی شدن بایزید در خدا و تفاوت در هدف و مقصد که در عروج ارداویراف، اثبات حقانیت دین زردشتی و تحکیم ایمان زردشتیان و در عروج بایزید، وصال به پروردگار و رسیدن به مرتبه قرب الهی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. کردیرهرمز، موبدان‌موبد متعصب ایران در روزگار شاپور و بهرام دوم که چهار سنگ‌نوشته از او برجامانده است: یک سنگ‌نوشته کوتاه در نقش رجب، یک سنگ‌نوشته بلند در کعبه زرتشت-در زیر سنگ‌نوشته شاپور- و دو سنگ‌نوشته بلند در نقش رستم در سرمشهد. وی مخالف سرسخت مانویان، مسیحیان و بوداییان بود. او در کتیبه نقش رجب از پارسایی خود و خدماتش یاد کرده است. (اوشیدری، ۱۳۸۳: ۳۹۱)
۲. دهی است از بخش مرکزی شهرستان کازرون در فارس. (همان، ۳۲۶)
۳. بدوی، عبدالرحمان، (۱۹۷۶)، *شطح‌ات الصوفیه، الطبعة الثانية*، کویت، وكالة المطبوعات، ۱: ۱۵۷-۱۵۸.
4. "An Early Arabic Version of the Miraj of Abu Yazid al-Bistami"; R. A. Nicholson, *Islamica*, 2, 1926, 402-415.
۵. شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۴)، دفتر روشنائی: *از میراث عرفانی بایزید بسطامی*، چاپ ۲، تهران، سخن، صص ۳۲۵-۳۳۷.
۶. البته حاجی خلیفه در *کشف الظنون* از این اثر با نام "*المقصد الی الله*" یاد کرده است.
۷. البته بعضی از صاحب نظران این دیدگاه را نمی‌پذیرند. (بنگرید به: زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۵: ۴۵-۴۶)
۸. پل صراط در آیین زردشتی که به اعتقاد عامه زردشتیان، این پل هنگام عبور نیکان به قدر کافی گشاد و عریض می‌شود و موقع عبور بدکاران به اندازه لبه تیغی باریک می‌گردد تا روح بدکار در آتش افتد. (اوشیدری، ۱۳۸۳: ۲۴۴-۲۴۵)
۹. سترپایه یا ستاره‌پایه یا سپهر ستارگان، نام اولین طبقه بهشت در آیین مزدیسناست که جایگاه اندیشه نیک در آن قرار دارد. (همان، ۳۲۱)
۱۰. سپهرماه، دومین طبقه بهشت زردشتیان که جایگاه گفتار نیک در آن قرار دارد. (همان، ۴۲۶)
۱۱. سومین طبقه بهشت زردشتیان که جایگاه کردار نیک در آن قرار دارد. (همان، ۲۶۶)
۱۲. گرزمان یا گروتیمان به معنی عرش اعلی است. در لغت به معنی خانه ستایش و نیایش، و مراد از آن، بالاترین طبقه آسمان یا عرش است؛ جایی که مقام اهورامزداست و نیز انگه‌وهیشت یعنی بهترین جهان که در زبان فارسی به صورت "بهشت" درآمده، آنجا قرار دارد. (همان، ۴۰۸)

۱۳. "نماز" یا "نمه" در زبان پهلوی به "نیایش" ترجمه شده و به معنی کرنش کردن است. "نماز اورمزد" گویا نمازی است به درگاه دادار اورمزد دانا، توانا و بخشنده است. (اوشیدری، ۱۳۸۳: ۴۵۳-۴۵۴)

۱۴. این مطلب به تفصیل در مقاله‌ای با این مشخصات مورد بررسی قرار گرفته و به چاپ رسیده است: خواجه‌گیری، طاهره و خراسانی، فهیمه، (۱۳۹۴)، "بررسی نقش سه عارف خطه قومن در حفظ و استمرار اندیشه خسروانی و حکمت اشراق"، *مطالعات عرفانی*، پاییز و زمستان، ش ۲۲.



منابع

- قرآن کریم.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، (بی‌تا)، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ج ۱.
- ارداویراف‌نامه منظوم، (۱۳۴۳)، زرتشت بهرام پزُدو، به کوشش رحیم عقیفی، مشهد، دانشگاه مشهد.
- ارداویراف‌نامه، (۱۳۷۲)، ترجمه رحیم عقیفی، چاپ ۲، تهران، توس.
- _____، (۱۳۸۲)، *کیخسرو دستور جاماسپ‌جی جاماسپ‌آسا*، چاپ ۱، تهران، توس.
- _____، (۱۳۸۶)، *تصحیح فیلیپ ژینو*، ترجمه ژاله آموزگار، چاپ ۳، تهران، معین.
- اوشیدری، جهانگیر، (۱۳۸۳)، *دانشنامه مزدیسنا*، چاپ ۳، تهران، نشر مرکز ۱۳۸۳.
- بدوی، عبدالرحمان، (۱۹۷۶)، *شطحات الصوفیه، الطبعة الثانية*، کویت، وكالة المطبوعات، ج ۱.
- بقلی شیرازی، روزبهان، (۱۳۶۰)، *شرح شطحات*، تصحیح هانری کربن، چاپ ۲، تهران، طهوری.
- تفضلی، احمد، (۱۳۷۶)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، چاپ ۱، تهران، سخن.
- حاجی خلیفه، (۱۹۹۹/۱۴۱۹)، *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، بیروت، دار الفکر.
- خرقانی، احمد بن حسین، (۱۳۸۸)، *دستور الجمهور فی مناقب سلطان العارفين ابویزید طیفور*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، چاپ ۱، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران .
- خواجه‌گیری، طاهره؛ خراسانی، فهیمه، (۱۳۹۴)، "بررسی نقش سه عارف خطه قومن در حفظ و استمرار اندیشه خسروانی و حکمت اشراق"، *مطالعات عرفانی*، پاییز و زمستان، ش ۲۲.
- زرتشت بهرام پزُدو، (۱۳۳۸)، *زراتشت‌نامه*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، طهوری.

- زریاب خوبی، عباس، (۱۳۷۴)، "بایزید بسطامی"، دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دائره المعارف اسلامی، ج ۲.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۷)، ارزش میراث صوفیه، چاپ ۸، تهران، امیرکبیر.
- _____، (۱۳۸۵)، جستجو در تصوف ایران، چاپ ۷، تهران، امیرکبیر.
- زند و همن یسن، (۱۳۴۲)، ترجمه صادق هدایت، تهران، امیرکبیر.
- سراج طوسی، ابونصر، (۱۹۱۴)، اللمع فی التصوف، تصحیح رینولد الن نیکلسون، لیدن، بریل.
- سلمی، عبدالرحمان، (۱۹۶۰)، طبقات الصوفیه، تصحیح یوهانس پدرس، لیدن، بریل.
- سنگ نوشته های کرتیر موبدان موبد، (۱۳۸۵)، ترجمه داریوش اکبرزاده، چاپ ۱، تهران، پازینه.
- شایگان، داریوش، (۱۳۸۴)، آیین هندو و عرفان اسلامی، ترجمه جمشید ارجمند، چاپ ۲، تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز.
- شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۴)، دفتر روشنائی: از میراث عرفانی بایزید بسطامی، چاپ ۲، تهران، سخن.
- _____، (۱۳۹۲)، زبان شعر در نثر صوفیه، تهران، سخن.
- عطار، فریدالدین محمد، (۱۳۷۷)، تذکره الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، چاپ ۹، تهران، زوار، ۱۳۷۷.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، (۱۹۴۰/۱۳۵۹)، الرساله القشیری، تحقیق عبدالحلیم محمود و محمود بن شریف، قاهره، مطبعه مصطفی بابی الحلبی.
- معلوف، لوئیس، (۱۹۹۶)، المنجد فی اللغة، الطبعة الخامسة و الثلاثون، بیروت، دار المشرق.
- هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۴)، کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، چاپ ۲، تهران، سروش.
- یادداشت های گاتاها، (۱۳۵۶)، برگردان ابراهیم پوردوود، به کوشش بهرام فره وشی، چاپ ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- یادگار زیران، (۱۳۷۴)، برگردان یحیی ماهیار نوایی، چاپ ۱، تهران، اساطیر.
- Nicholson, R. N., (1926), "An Early Arabic Version, of the Mi,raj of Abu Yazid al-Bistami", *Islamica*, 2.
- R. A. Nicholson, (1970), *Mystics of Islam*, London, Routledge & Kegan Paul, 1970.
- Saddar Nasr and Saddar Bundelesh, (1909), ed. Ervad Bahmanji Nasarvanji Dhabhar, Published by the Trustees of the Parsee Punghayet Funds and Properties.